ژرفا بخشيدن به "ميانه‌گرايي" در برداشت از شريعت

ژرفا بخشيدن به "ميانه‌گرايي" در برداشت از شريعت

محمد المختار السلامي

بسم‌الله الرحمن الرحيم

والحمد‌لله سبحانه ولي المؤمنين وناصر المستضعفين و قاهر الجبابرة المستكبرين يجري قدره نافذا بما أقره من سنن النصر في قلوب عباده الصالحين الذين بنوا منهج حياتهم على صادق العزمات مع حسن التوكل في المهمّات.

و با درود و سلام به آخرين فرستاده پروردگار، حضرت محمد كه با پشتيباني وحي و نيروي عزم و راستي كردار و درستي و نيكويي اخلاق، شالوده امت را ساخت و عقيده‌اش را ناب ساخت و صفوفش را وحدت بخشيد و سلامتش را تأمين كرد و دربهاي هستي را براي درنوردیدن آن و برافراشتن پرچم اسلام، پرچم خلوص ايمان و ايجاد الفت و مهرباني ميان مردمان ـ با هر نژاد و جنس و زبان و فرهنگ و رنگي كه باشند ـ گشود و بدين ترتيب به نعمت پروردگار و دين او برادر يكديگر شدند و ما با اين دين، سرفراز و سربلند گشتيم و سرشار از شگفتي ـ نه خودشيفتگي ـ شديم و تمام وجود ما آماده رنگ گرفتن از اين رهنمون‌ها و كوشش براي نيل به تقرّب بيشتر به جلال و عظمت او و ارتقا به مقام عالي كه براي ما درنظر گرفته است، گرديد.

السلام عليكم و رحمة الله و بركاته. حضرات علماي بزرگوار، يكه تازان عرصه انديشه، صاحبنظران، رهنمايان جامعه، سلام و رحمت الهي بر شما از سوي قلبي كه والاترين احساسات برادري و پاك‌ترين

تپش‌هاي قلب دوستدار و خالصانه‌ترين آرزوهاي فيروزي و تأييد در روزگاري كه مؤمنان به ياري خداوندي دلشاد مي‌گردند، تقديم حضورتان مي‌سازد.

مي‌خواهم در آغاز سخن، خالصانه‌ترين جملات ستايش و تقدير را نثار "مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي" كنم و مي‌دانم در مقايسه با كوشش‌ها و تلاش‌هاي مجدّانه آن براي عطف توجه مسلمانان به مشكلاتي كه جهان اسلام با آن روبروست بسيار ضعيف و ناچيز است. مجمعي كه عمق و همه جانبگي و پويايي خردمندانه را يكجا دارد و همينكه كارها و فعاليت‌هاي اين كنفرانس را به پايان رساند، براي گردهمايي بعدي برنامه‌ريزي مي‌كند تا به پيگيري كنكاش در مسايل جهان اسلام بپردازد. اين پويايي مخلصانه و جدّي، ما را به ستايش از آن و تقديم مراتب سپاس و قدرداني بخاطر دستاوردهايي كه به سود جهان اسلام حاصل آورده‌اند، فرامي‌خواند. اين سپاس همچنين براي دعوت بزرگوارانه‌اي است كه مرحمت فرموده از ما براي شركت در اين كنفرانس بعمل آورده‌اند؛ خداوند آنانرا مورد تأييد قرار دهد و با ياري‌ها و حمايت‌هاي خود، خشنود و سرافرازشان سازد.

در نگاه به فهرست موضوع‌هاي ارايه شده از سوي دست‌اندركاران كنفرانس، اولين موضوع يعني : "ژرفا بخشيدن به "ميانه‌گرايي" در برداشت از شريعت" توجهم را بخود جلب كرد و انگيزه مطالعه و بررسي آنرا در ذهنم پديد آورد. ميانه‌گرايي يا اعتدال‌گرايي از جمله قواعدي است كه دولتمردان و سياستمداران، در ضبط و ربط روابط اجتماعي و تدوين قوانين عادلانه و تقسيم وظايف شهروندان بدان استناد مي‌كنند و فقها نيز در استنباط احكام فقهي و شرعي از آن ياري مي‌جويند تا در درك و فهم متون و تطبيق آنها از آن ياري گيرند. مسلمانان نيز در رفتار خود از آن الهام مي‌گيرند تا راه خود را روشن سازند و از لغزش در امان بمانند.

اگر ميانه‌گرايي و اعتدال مستند به اين آيه كريمه باشد :«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (سوره بقره ـ آيه143) (و بدين گونه شما را امتى ميانه قرار داديم تا بر مردم گواه باشيد و پيامبر بر شما گواه باشد و...)، تمايز اين مفهوم و مطرح شدنش در اين دوران و چيرگي آن بر ديگر قواعد و مفاهيم اصلي اسلام و برگزاري گردهمايي‌هاي پياپي در سرتاسر جهان اسلام براي بحث و بررسي "ميانه‌گرايي"، همه و همه ما را بر آن مي‌دارد كه به كشف آن علل و اسباب پنهاني بپردازيم كه آنرا تا به اين حدّ مطرح ساخته و اولويت بخشيده و اينهمه توجه‌ها را بخود معطوف ساخته است؛ من در دهه شصت (قرن گذشته ميلادي) در چندين گردهمايي انديشه اسلامي در الجزاير و نيز از سوي "مجمع الفقه الاسلامي" در هند و از مجمع گرانسنگ شما ("مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي") و نيز از سوي دست‌اندركاران ميزگردهاي برگزار شده در مصر و كويت و جاهاي ديگر، براي بحث و بررسي موضوع "ميانه‌گرايي" فراخوانده شده‌ام و در بسياري از آنها شركت كرده‌ام و معتقدم كه شمار ميزگردها و گردهمايي‌هايي كه در سرتاسر جهان اسلام برگزار شده چندين برابر نشست‌هايي است كه در آنها شركت

داشته‌ام. در كويت نيز دانشمند و اديب برجسته "شيخ عصام البشير" مؤسسه‌اي با عنوان "الوسطية" را رهبري مي‌كند. در اين نشست نيز براي پاسخ به موضوع پيشنهادهاي هيئت برگزار كننده كنفرانس يعني : «ژرفا بخشيدن به ميانه‌گرايي در برداشت از شريعت» حضور بهم رسانده‌ايم؛ همه اينها مرا برآن داشت تا به جستجوي آندسته عوامل و اسبابي بپردازم كه ميانه‌گرايي را اينگونه پرشمار مطرح ساخته چنانكه به عنوان پديده قابل تأمل مورد كنكاش قرار گرفته و بارها و بارها به موضوع اصلي بحث بازگشته است. در اين زمينه ديدگاههاي مختلف را مورد بحث و بررسي قرار داده‌ام و به اين نتيجه رسيده‌ام كه ملت‌هاي اسلامي در قرون اخير در برخورداري از عناصر پيشگامي و رهبري و عزت، چنان كوتاهي كرده‌اند كه نتيجه آن پذيرش استعمارگراني بوده كه همه چيز ما را مورد چپاول قرار دادند و هست و نيست ما را به يغما بردند و در خودمان ايجاد ترديد كردند و به دين ما اهانت روا داشتند؛ خداي رحمت كند "شيخ الخضر حسين" را كه در درددلي با پيامبراكرم (صلي‌الله عليه و آله وسلم) چنين مي‌گويد : «ما به خواب ناداني فرورفتيم.» خواب و ناداني و بي خبري، از آنچه استعمارگران برسر ما آوردند. ولي با اراده الهي و با ياري جستن از نيروي ايمان، سرانجام از اين خواب برخواستيم و در راه خدا به جهادي شايسته پرداختيم؛ استعمارگران نتوانستند اراده و عزمي را كه از فولاد قويتر شده بود، درهم شكنند. توكل به خدا ما را از اين خواب خرگوشي نجات داد و توانستيم استعمار را از همان دربي كه وارد شده بود بيرون اندازيم و آنرا به رغم نيرنگ‌ها و ترفندها شكست دهيم.

ولي استعمار، دست بردار نبود و از درب ديگري وارد شد و كوشيد تا در امور ما مداخله كند و در دل جهان اسلام بذر نهالي شوم و بسي بدتر از استعمار و كاري‌تر و فاسدتر و وقيحانه‌تر از توطئه‌هاي كفار، بكارد. آنها چنان كردند كه قبله صلح يعني "قدس شريف" خاستگاه تجسس و توطئه و برنامه‌ريزي براي ايجاد هرج و مرج و آشفتگي گرديد و براي مؤمنان عذاب و رنج و ذلت به دنبال آورد. ولي دلهايي كه سرشار از ايمان بود و نور ايمان به آنها روشنايي بخشيده بود، زير بار چنين توطئه‌ها و نقشه‌هايي ـ كه متأسفانه با همكاري كساني از ميان خود ما به مورد اجرا گذارده مي‌شدند ـ نرفتند. در اين ميان در بسياري از كشورهاي اسلامي كساني زمام استبداد در كشور را بدست گرفتند كه از هرگونه حمايت مردمي بدور بودند و سلطه حكومت خود را با ياري گرفتن از گروهي از حاميان و اطرافيان و هم‌حزبي‌هاي خود گستردند. و چنان شد كه غاصبان فاجر دست در دست حاكمان خائن و فريبكار همصدا شدند : «هركس در برابر قدرت و رژيمشان ايستادگي كند و مانع از اجراي نقشه‌ها و برنامه‌هاي آنها گردد، درشمار گروههاي متمرّد و شورشي و ياغي و "تروريست" قرار مي‌گيرد.» هرگاه سربازي از سربازان اشغالگر در عراق يا افغانستان و يا هرجاي ديگري از جهان يا صهيونيستي كه بر خانه و ناموس فلسطيني‌ها چيره شد و صاحب‌خانه را همراه با كودكان و همسر و پدر و مادرش بيرون انداخته و آنانرا بي‌خانمان ساخته بود، به قتل مي‌رسيد، قاتل او را به عنوان "تروريست" معرفي مي‌كردند. آنها با توصيف چنين كساني به تروريسم همواره صفت "اسلامي" را نيز مي‌افزودند تا چنين القا كنند كه آنچه

ارزش‌هاي انساني را در چشم اين مقاومت‌كنندگان شريف از ارج و اعتبار ساقط كرده و به يك سو نهاده، اسلام است. هرچند وقتي باندهاي خطرناك و وحشتناكي كه در بسياري از كشورهاي اروپايي اقدام به ايجاد وحشت و ناامني مي‌كنند و امنيت مردم را تهديد مي‌نمايند و قضات و سياستمداران را به قتل مي‌رسانند، هيچ‌كس اين تروريست‌ها را به عنوان مسيحي معرفي نمي‌كند!

ولي به رغم همه اينها، گروهي از كساني كه به دفاع از اسلام مي‌پردازند از اين مقوله دم زدند كه اسلام دين صلح و اعتدال و ميانه‌گرايي و عدم افراط‌گرايي است و اينكه اسلام قتل نفس را جايز نمي‌داند و از اين تروريست‌ها و افراط گرايي‌هاي ايشان، بيزار است. آنها [استعمارگران] با هر عملياتي كه مجاهدي با اجراي آن غاصبان و اشغالگران قدس را به ستوه مي‌آورد، طبق نسخه فريبكارانه خود، "تروريست مسلمان" را عَلم مي‌كنند و آن دسته از مدافعان اسلام نيز با نيت پاك خود، اقدام به تبرّي جويي از اين افراط گرايان يعني كساني مي‌نمايند كه از خط اعتدال و آيين ميانه‌گرايي ـ كه به تنهايي اسلام را نمايندگي مي‌كند ـ عدول كرده‌اند!

و درپي اين امر، متوجه شدم كه پافشاري بر ارزش اعتدال و ميانه‌گرايي در اسلام، بهانه‌اي براي اتخاذ مواضعي شده كه چندان خير و مصلحتي براي اسلام دربر ندارد. و پس از پيگيري‌هاي قرآني به اين نتيجه رسيدم كه در اين رابطه تنها يك مفهوم است كه قرآن با سه (3) تعبير يا سه صيغه مختلف يعني : "ميانه‌گرايي"، "نيكي" و "پايداري"، از آن ياد كرده است.

"ميانه‌گرايي" (الوسطية) : اين تعبير يا واژه در قرآن كريم پنج بار تكرار شده است؛ در يكي از آنها يعني در آيه 143 سوره بقره در آيه :« وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (سوره بقره ـ143) (و بدين گونه شما را امتی ميانه قرار داديم تا بر مردم گواه باشيد و پيامبر بر شما گواه باشد) براي نشان دادن گونه‌اي است كه خداوند متعال اين امت را به فضل كتاب و حكمتي كه فرو فرستاده، شكل بخشيده است.

توصيف امت محمدي به "ميانه‌گرايي" طبق بافت آيات قرآني به تحقق هدفي مربوط مي‌شود كه همانا پذيرش گواهي ايشان در كنار گواهي پيامبرخدا (صلي‌ا عليه و آله وسلم) است. اين تمايز، ذاتي نيست زيرا هدف اين آيه ردّ ادعاي يهود در اينكه برگزيدگان نسل يعقوب مي‌باشند، است؛ قرآن با اين آيه ثابت كرد كه امت محمّد (ص)، بنابر برخورداري ايشان از فيوضات نبوّت و حكمت نبوي و تحقق مفاد كتاب اسلام يعني قرآن مجيد به عنوان تنها كتابي كه خداوند، سلامت دگرگوني در آنرا تضمين كرده است، برگزيده هستند. لذا ميانه بودن معياري است كه با تصوّر مردم از هستي و احكام معاملات و روابط با يكديگر و با جهان هستي و شكل‌گيري گمراهي يا صلاح آنها ـ به عنوان يك معيار ثابت و لايتغيّرـ همسويي دارد. بدين ترتيب اين امت ـ بنابر معياري ثابت ـ شايستگي آنرا دارد كه پيروانش گواهان بر مردم باشند تا معلوم شود آيا آنها نسبت به ارزش‌هاي مورد رضاي حق تعالي پاي‌بندي بخرج دادند يا منحرف گشتند؟ و

براي اينكه قرآن، ثبات و پايداري اين وضع متمايز امت اسلامي را تضمين كند، رسول خدا(ص) را بر آنها گواه قرار داده است تا براساس همان مسير، به رهنموني ايشان بپردازد و آنانرا شايسته گواه بودن ـ در صورت پايداري در آن راه ـ و يا عدم شايستگي در صورت عدم وفاداري به تعهدات خود، قلمداد نمايد.

وسَط (ميانه) به فتح سين، موقعيت مياني دو طرف را مي‌گويند حال آنكه وسْط به سكون سين، به معناي موقعيت مياني مجموعه‌اي متشكل از واحدهاي متعدد است، و "بين" مي‌تواند جانشين اين واژه [يعني وسْط] قرار مي‌گيرد. لذا خبرگان تفسير قرآن به اين نتيجه رسيده‌اند كه امت ميانه برابر با امت برگزيده است. اين تعبير، جنبه مجازي دارد بدين معنا كه وسط [ميانه] دور از طرفيني است كه ساده‌تر مي‌توان بدانها دست يافت و آنها را مورد دستبرد قرار داد؛ ميانه به دليل حمايت طرفين از آن و دوري از دسترسي، پابرجاتر مي‌ماند.

البته بايد گفت كه وسط (ميانه) هميشه به معناي كمال (و بهينه) نيست و معرّف اسلام نيز بشمار نمي‌رود زيرا خداوند متعال در آيات متعدد به پيامبرش فرمان قاطع بودن و خشونت مي‌دهد : «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ» (سوره التوبه ـ73)(اى پيامبر با كافران و منافقان جهاد كن و بر آنان سخت بگير) و «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ» (سوره التحريم ـ9) (اى پيامبر با كافران و منافقان جهاد كن و بر آنان سخت گير) و «قَاتِلُواْ الَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُواْ فِيكُمْ غِلْظَةً» (سوره توبه ـ آيه 123) (با كافرانى كه مجاور شما هستند كارزار كنيد و آنان بايد در شما خشونت بيابند)، آداب هم‌غذا شدن با مردم نيز در آنست كه نه از وسط كه از كناره‌ها شروع به خوردن كنند. پيامبراكرم(صلي‌ا‌ عليه و آله وسلم) مي‌فرمايد : «از همان جهتي كه قرار داريد، بخوريد.» راه رفتن در جاده [يا خيابان] نيز از دو كناره و نه از وسط آن است و در وسط حركت كردن، به مفهوم تكبر و نخوت است؛ البته كمال اخلاق نيز در ميانه بودن نيست. و مثلا اگر ميانه‌روي در اقتصاد، چيزي ميان اسراف و بخل است، عفت و پاكدامني مرتبه واحدي است كه فراتر از آن افراط بشمار نمي‌رود "راستي" نيز چنين است. بسياري از مثالهايي كه آورده مي‌شود يا گمان مي‌شود كه فضيلت در ميانه‌روي است، چندان قابل تعميم نيستند. آنچه در اين ميان بدان رسيدم آنست كه در مورد امت اسلامي قطعا مراد آن نيست كه از مجاهدان خشمناك در هرجا، تبرّي جويند. و چنان نيست كه ميانه‌گرايي بايد همواره معياري براي قانونگذاري تلقي گردد. و بنابراين در اختلاف‌نظر در حلال و حرام نيز نبايد به ميانه‌گرايي متوسل شد و مثلا مباح بودن را مطرح ساخت. آنچه در توضيح بيشتر بايد بگويم مطلبي است كه در تفسير اين آيه به رشته تحرير درآورده‌ام و از خداوند متعال مي‌خواهم كه مرا در تكميل آن ياري فرمايد :

قرآن مجيد هدايت مسلمانان در روي آوردن به كعبه را با ابراز توجه ويژه ديگري به امت اسلامي رقم زده و اين امت را امت ميانه، عزيز، برگزيده و همچون رشته وصل دانه‌هاي پياپي جواهر، در اخلاق و

مواضع و ديدگاههايي كه در زندگي و نسبت به موافق و مخالف و بدور از افراط و تفريط دارند، تلقي كرده است.

زيرا نه مسلمانان ناگزير به سخت‌گيري بر خويشتن هستند و نه اجراي قوانين و احكامي كه موظف به اجراي آن گشته‌اند، آنچنان دشوار است. در دين، حرجي بر مسلمانان نيست. و البته چنان رقيق و واهي هم نيست كه تحت تأثير هر چيزي قرار گيرد و با دگرگوني احوال و شرايط، ويژگي‌ها و ثبات خود را از دست بدهد. چنان است كه مسلمانان با اين نوع احكام و چنين ويژگي‌هايي، نه دنيا را به عنوان پلشتي شيطاني ترك گويند و تارك آن شوند ـ كه البته كمال آدمي در عدم دلبستگي به آنست ـ و نه آنچنان شيفته و دلبسته آن گردند كه به پتانسيل‌هاي روحي و معنوي آنها آسيب زند و كلا تحت تأثير ماده و زرق و برق زندگي دنيايي قرار گيرند؛ در اسلام، تعارض‌ها و تضادها ميان ماده و روحي كه به سرگشتگي بسياري از مردم انجاميده است، از ميان مي‌رود و ايندو جنبه در آن به تكامل و هماهنگي مي‌رسند و چنين مي‌شود كه امتي ميانه مطرح مي‌گردد. آنها ـ يعني مسلمانان ـ با اين مقام و منزلت والا آماده شده‌اند تا با تبليغ اسلام و توضيح احكام آن، گواهان بر مردم شوند؛ براي مردم گواهي دهند كه مؤمن يا كافرند. روز رستاخيز نيز وقتي اقوام پيامبران منكر تبليغ دين از سوي ايشان مي‌گردند، به سود پيامبران گواهي خواهند داد.

چه خوب بود اگر پرده از ابهامات مفهوم تروريسم و اينكه عامل توجيهي براي اشغالگري و قتل و كشتار بي‌محابا شده، و براي انتقام از كساني بكار رفته كه زير بار سلطه مستبدان نمي‌روند، برگرفته مي‌شد. تروريسم ـ كه بسياري از افراد با حسن‌نيّت را بر آن داشت تا بار معنايي متراكمي را بر مفهوم ميانه‌گرايي تحميل كنند، شايستگي آنرا دارد تا براي مشخص ساختن و در واقع ارايه تعريفي دقيق از آن، گردهمايي‌ها و ميزگردهايي برگزار شود. بايد حقانيت آن به تكرار مطرح شود و همه رسانه‌هاي گروهي براي كاشت مفهوم واقعي آن در دلها و مغزها، بكار گرفته شوند تا در هربار كه بر قلم يا زباني جاري شود در همه اذهان رسوخ يافته و حضور داشته باشد.

اين وظيفه دولت‌ها و انجمن‌ها و مجامع گوناگون است تا بتوان در اين باره به تصميمي بين‌المللي در راستاي رفع هرگونه ابهام و درهم‌آميختگي متداول كنوني، نايل آييم. بايد ميانه‌گرايي از اين همه بهره‌برداري اغراق‌آميز كنوني كه آنرا از حقيقت آن تهي ساخته است، رهايي يابد. بايد مرز مشخصي ميان ميانه‌گرايي و تروريسم از يك سو و تروريسم و دفاع مشروع از عزت و حقوق خويش از سوي ديگر، درنظر گيريم.

به نظر من "تروريسم"، تسلط قهرآميز به قصد تحميل اراده سلطه‌گر بر سلطه‌پذير به منظور سلب و غارت مال، عزت يا ناموس اوست؛ قرآن كريم با اين ابزار به شدّت مبارزه كرده و مجازات سختي براي آن درنظر گرفته است. "ابوبكر بن العربي" مي‌گويد : «مسئله چهارم در محاربه، سلاح كشيدن به قصد غارت و سلب و نهب است». "مالك" نيز آنرا به تفصيل شرح داده و در روايتي كه "ابن وهب" از وي كرده است

مي‌گويد : مالك مي‌گويد محارب كسي است كه راه مي‌بندد و مردمان را از هرجا مي‌رماند و در زمين به مفسده‌جويي مي‌پردازد حتي اگر كسي را نكشد ... مالك مي‌گويد : در اين مورد تفاوتي ندارد كه اينكار آشكارا يا در نهان صورت گرفته باشد.

سپس "ابن العربي" يادآور شده است : در زماني كه توليت قضا را برعهده داشتم از گروهي كه باتفاق بيرون آمده بودند شكايتي مطرح شد مبني بر اينكه زني را به زور از همسرش جدا كردند و [به او تجاوز كردند] و حامله‌اش ساختند. سپس آنها را تعقيب و دستگير كردند. من از گروهي از فقيهاني كه خداوند مرا گفتارشان ساخته بود، در اين باره پرسيدم. گفتند : [متجاوزان] محارب نيستند، زيرا محاربه در اموال است و در "فرج" نيست. به ايشان گفتم : "انا‌ و انا اليه راجعون"! آيا مي‌دانيد كه محاربه در فرج خيلي زشت‌تر از اموال است و همه مردم راضي مي‌شوند كه اموالشان را در محاربه از دست بدهند ولي هرگز كسي نمي‌خواهد همسر و دخترش [ناموسش] را از دست دهد. و اگر فراتر از مجازاتي كه خداوند درنظر گرفته است مجازاتي وجود داشته باشد بايد متعلق به كسي باشد كه به سلب "فرج" اقدام كرده است. (احكام القرآن، جلد دوم، صفحات : 594 و 593). بنابراين مراد از "ميانه‌گرايي" ـ توصيفي كه اين امت بدان متمايز گشته ـ آنچنانكه اين آيه از سوره آل‌عمران روشن ساخته است حمايت از جامعه در برابر ايجاد تشويش در ارزش‌هاي مثبتي است كه شالوده جوامع را تحكيم مي‌بخشند : «كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللّهِ» (سوره آل‌عمران ـ110) (شما بهترين امتى هستيد كه براى مردم پديدار شده‌ايد به كار پسنديده فرمان مى‌دهيد و از كار ناپسند بازمى‌داريد و به خدا ايمان داريد)

آري، ممكن است ميانه‌گرايي در مقايسه آن با مفهوم نيكي ("البرّ") آنچنانكه در اين آيه مطرح شده است، معيار و ملاك تلقي شود : «لَّيْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَالْمَلآئِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّآئِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُواْ وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاء والضَّرَّاء وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (سوره بقره ـ177) (نيكوكارى آن نيست كه روى خود را به سوى مشرق و [يا] مغرب بگردانيد بلكه نيكى آن است كه كسى به خدا و روز بازپسين و فرشتگان و كتاب [آسمانى] و پيامبران ايمان آورد و مال [خود] را با وجود دوست داشتنش به خويشاوندان و يتيمان و بينوايان و در راه‌ماندگان و گدايان و در [راه آزاد كردن] بندگان بدهد و نماز را برپاى دارد و زكات را بدهد و آنان كه چون عهد بندند به عهد خود وفادارانند و در سختى و زيان و به هنگام جنگ شكيبايانند آنانند كسانى كه راست گفته‌اند و آنان همان پرهيزگارانند.) همين مفهوم در هفت آيه ديگر نيز در توبيخ يهوديان در فرمان دادن به

نيكي و عدم پايبندي خودشان بدان تكرار شده است : «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ» (سوره بقره ـ 44) (آيا مردم را به نيكى فرمان مىدهيد و خود را فراموش مىكنيد با اينكه شما كتاب [خدا] را مىخوانيد آيا [هيچ] نمىانديشيد) و در راستاي انكار كساني كه آنرا به صورت ديگري تفسير كردهاند : «وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوْاْ الْبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى» (سوره بقره ـ 189) (و نيكى آن نيست كه از پشتخانهها درآييد بلكه نيكى آن است كه كسى تقوا پيشه كند...) و به معناي اين تصوّر از نيكي با نمودهايي كه راهي به دلها ندارند و روح را نوازش نميدهند و پيوند دادن آن به تسامح و بدوش كشيدن بار كمك به نيازمندان. چنانكه در اين آيه آمده است : «لَن تَنَالُواْ الْبِرَّ حَتَّى تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيْءٍ فَإِنَّ اللّهَ بِهِ عَلِيمٌ» (سوره آلعمران ـ92) (هرگز به نيكوكارى نخواهيد رسيد تا از آنچه دوست داريد انفاق كنيد و از هر چه انفاق كنيد قطعا خدا بدان داناست) و در مقايسه با تقوا و درنظر گرفتن آيين زندگي در روابط اجتماعي افراد خانواده و ميان اعضاي امت در فعاليتهاي گوناگون اجتماعي، چنانكه در اين آيه ميگويد : «وَتَعَاوَنُواْ عَلَى الْبرِّ وَالتَّقْوَى وَلاَ تَعَاوَنُواْ عَلَى الإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (سوره المائده ـ2) (و در نيكوكارى و پرهيزگارى با يكديگر همكارى كنيد و در گناه و تعدى دستيار هم نشويد) و سرانجام به عنوان معياري براي آنچه در نهان ميان مؤمنان جريان دارد : «وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى» (سوره المجادله ـ 9) (و به نيكوكارى و پرهيزگارى نجوا كنيد.)

با تأمل در آيات قرآني فوق ـ كه در آنها قرآن خود عهدهدار توضيح و تفسير "برّ" (نيكي) شده ـ ميبينيم كه اين مفهوم تا سطح معيار و ملاكي براي فقها و دانشمندان اجتماعي (جامعهشناسان) و سياستمداران و فعالان فكري و رفتاري، ارتقا پيدا كرده است.

معناي ميانهگرايي با مقايسه آن با اصل عمده ديگري كه قرآن مجيد عنايت ويژه و فوقالعادهاي به آن مبذول داشته ـ يعني استقامت و پايداري و صراط مستقيم و شعار متمايز اسلام و مسلمانان ـ روشني بيشتري پيدا ميكند.

يكم : زماني كه بدانيم استقامت و مستقيم بودن دروازهاي است كه خداوند متعال به مؤمنان آموخته كه آنرا در هركدام از ركعتهاي نماز تكرار كننده و از درگاهش رهنموني به صراط مستقيم را مسئلت نمايند، به شكل بسيار روشن و آشكاري، پي به نفاست مفهوم استقامت و پايداري ميبريم.

دوم : با تأكيد مكرر قرآن بر اين مفهوم در سه آيه زير : «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ » (سوره هود ـ112) (پس همان گونه كه دستور يافتهاى ايستادگى كن و هر كه با تو توبه كرده [نيز چنين كند]). «فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ » (سوره الشوري ـ 15) (بنابراين به دعوت پرداز و همان گونه كه ماموری ايستادگى كن) و «أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ

وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ» (سوره فصّلت ـ6) (...که خدای شما خدایی یگانه است پس مستقیما به سوی او بشتابید و از او آمرزش بخواهید.)

سوم : با تصريح اينكه دين اسلام ارتباط تنگاتنگي با استقامت و پايداري دارد. خداوند متعال مي‌فرمايد : «قُلْ إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ » (سوره انعام ـ 161) (بگو آری پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده است دینی پایدار آیین ابراهیم حق‌گرای و او از مشرکان نبود)، «وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» (سوره المؤمنون ـ73) (و در حقیقت این تویی که جدا آنها را به راه راست مـ‌خوانی)، «وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاء إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» (سوره النور ـ46) (و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت مـ‌کند)، «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ⋆ عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ » (سوره یس ـ 4و3) (که قطعا تو از [جمله] پیامبرانی ⋆ بر راهی راست.)، «وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُّسْتَقِيمٍ» (سوره الحج ـ 67) (...به راه پروردگارت دعوت کن زیرا تو بر راهی راست قرار داری.)، «فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ » (سوره الزخرف ـ43) (پس به آنچه به سوی تو وحی شده است چنگ درزن که تو بر راهی راست قرار داری)، «إِنَّ اللّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ» (سوره آل عمران ـ51) (در حقیقت‌خداوند پروردگار من و پروردگار شماست پس او را بپرستید [که] راه راست این است.)

به نظر مي‌رسد كه عناصر معياري زير در استقامت [پايداري] فراهم آمده است :

يكم : اطمينان از اينكه انگ حق بر خود دارد و اين نيرو را از تكرار فرمان الهي برگرفته است : « فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ» ـ « فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ».

دوم : مرجعي كه مفهوم استقامت و پايداري را مشخص مي‌سازد. زيرا استقامت داراي مفهوم عيني و نه ذاتي است بدين معنا كه مردم بنابر ارزش‌گذاري‌هاي ويژه خود، اختلافي در آن ندارند ولي در پيوند با مرجعي است كه تسليم‌پذيري در برابر آنرا بر همگان تحميل مي‌كند. خداوند متعال مي‌گويد : « فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ» بنابراين مرجع استقامت مجموعه اوامر الهي است كه در كتاب و سنت آمده است از جمله : « إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ ⋆ لِمَن شَاء مِنكُمْ أَن يَسْتَقِيمَ» (سوره التكوير ـ 27و28) (اين [سخن] بجز پندی برای عالميان نيست ⋆ برای هر يك از شما كه خواهد به راه راست رود)، «فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» (سوره الزخرف ـ43) (پس به آنچه به سوی تو وحی شده است چنگ درزن که تو بر راهی راست قرار داری)

بدين ترتيب استقامت و پايداري، بمثابه ميزان و معيار اميني است كه رفتارها و ارزش‌ها را كنترل مي‌كند.

اين نكته را حديثي كه مسلم با سند خود به "سفيان بن محمد الثقفي" روايت كرده تأكيد مي‌كند.

مي‌گويد : «عرض كردم اي رسول خدا در مورد اسلام سخني بگو كه پس از تو از كسي درباره‌اش پرسش نكنم. فرمود : بگو به خداي ايمان آوردم و سپس پايداري (استقامت) كن.»

امام مسلم اين حديث را اينگونه تفسير مي‌كند : از آنجا كه احكام اسلام به لحاظ افعال و ترك‌ها و شرايط هركدام، انحصارپذير نيستند، پرسشگر با حسن نظر خود خواهان بيان سخني [از آنحضرت(ص)] شد كه همه آنها را دربرگيرد و از پرسش از ديگران بي‌نيازش گرداند.

سوم : روشني و همه‌جانبگي ـ آنگونه كه در گفته‌هاي تفسيري فوق‌الذكر از زبان "امام مسلم" برداشت مي‌شود ـ ويژگي معياري استقامت و پايداري است. استقامتي كه پيامبراكرم (صلي‌ا‌ عليه و آله وسلم) بدان فراخوانده است واژه روشن و بي‌كمترين ابهامي است. و علاوه بر آن جنبه همه جانبگي نيز دارد و هركدام از مفاهيم اسلام در چارچوب آن قرار مي‌گيرند، به همين دليل در انديشه و خرد آن صحابي پرسشگر، به عنوان معياري كه نشان دهد چه چيز از اسلام (تا بدان پاي‌بند باشد) و چه چيز خارج از اسلام است (تا از آن دوري جويد)، مطرح گرديد.

"القاضي عياض" با جمله‌اي كه به آن سخن افزوده اين توضيح را داده است. او مي‌گويد : پاسخ آن حضرت (صلي‌ا‌ عليه و آله وسلم) مطابق اين آيه كريمه است : «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ أَلا تَخَافُوا وَلا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ» (سوره فصلت ـ 30) (در حقيقت كسانى كه گفتند پروردگار ما خداست سپس ايستادگى كردند فرشتگان بر آنان فرود مى‌آيند [و مى‌گويند] هان بيم مداريد و غمين مباشيد و به بهشتى كه وعده يافته بوديد شاد باشيد) كه در شمار مجموعه اين احكام و شرايع است زيرا خود در طول مدتي كه پس از بعثت تا هنگام عروج به رفيق اعلي، سپري كرد در تفصيل و توضيح آن سخن گفت. (اكمال الاكمال ـ جلداول، صفحه 134).

چهارم : تداوم و پايداري كه نشان مي‌دهد استقامت به عنوان معياري در پاسخ خداوند متعال به موسي و هارون ـ هنگامي كه خواهان سخت‌گرفتن بر فرعون و اعوان وي شدند ـ مطرح گشته است : «قَدْ أُجِيبَت دَّعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا » (سوره يونس ـ آيه89) (دعاى هر دوى شما پذيرفته شد، پس ايستادگى كنيد) در اين آيه دو نكته مطرح شده است : يكي اينكه خواسته آنها برآورده شد و ديگري اينكه آنها مأمور به استقامت و پايداري هستند تا سختي‌ها و فشار بر فرعون نيز تداوم يابد. اين خود براي امت آموزنده است و نشانگر ارزش استقامت و پايداري را نشان مي‌دهد چه مسلم است كه از اين دو فرستاده خدا [موسي و هارون] ـ كه خداوند ايشان را به افتخار رسالت نايل فرمود ـ انتظاري جز پايداري و مداومت و استقامت از آنها نمي‌رود.

بنابر توضيحاتي كه ارايه شد مي‌توان معيار و ملاك مرجع و مركبي از "ميانه‌گرايي"، نيكي و استقامت (تعادل، نيكي و نيكويي) ارايه داد؛ مراد از تعادل، ميانه‌گرايي و منظور از نيكي، خير و مقصود از نيكويي، استقامت و پايداري است.

از آنجا كه سخن از ميانه‌گرايي و فعاليت‌هاي بانكي مستلزم برگزاري همايش ويژه‌اي است در اين باب به ذكر همين نكات، بسنده مي‌كنم.

والله أعلم وأحكم وهو حسبي ونعم الوكيل، نعم المولى ونعم النصير، ولاحول ولاقوة إلا بالله العلي العظيم.

خلاصه بحث :

حضرات علماي اعلام و اساتيد گرامي و محترم! با تقديم مراتب سپاس و قدرداني خويش از توجه شما به مطالب ارايه شده در خصوص اولين عنوان از سري عناوين مطرح شده در اين گردهمايي، خاطرنشان مي‌سازم : ابتدا با خود از علت مطرح شدن مفهوم "ميانه‌گرايي" و توجه جدّي به آن از نيم قرن بدينسو، جويا شدم و در اوراق و يادداشت‌هاي خود به دعوتي از وزير عهده‌دار گردهمايي‌هاي اسلامي كه در دهه شصت ميلادي [قرن گذشته] در الجزاير پس از استقلال برگزار مي‌شد، برخورد كردم. موضوعي كه پرداختن به آن به من پيشنهاد شد، "ميانه‌گرايي" بود. از سوي برخي مجامع و انجمن‌ها در مصر و پادشاهي عربستان سعودي و مراكش و شماري از گردهمايي‌ها و سمينارهاي برگزار شده در اين موضوع نيز دعوت شده‌ام.

در كويت نيز كه وظيفه نظارت عاليه مؤسسه ميانه‌گرايي به اديب و دانشمند دكتر عصام‌البشير واگذار شده بود، سمينارها و گردهمايي‌هايي پيرامون جزييات اين موضوع برگزار شد و مقالات ارزشمندي در اين باره ارايه گرديد. پرسش من آنست كه چرا اينهمه توجه به "ميانه‌گرايي"؟ به نظر من، عوامل فراواني مطرح است كه از يك سو به ارزش خود ميانه‌گرايي مربوط مي‌شود و از سوي ديگر عوامل خارجي متعددي خارج از موضوع در اين ميان نقش دارد.

من ترديدي ندارم كه "ميانه‌گرايي" مرجعي است كه مي‌توان بدان استناد كرد؛ استدلال در اين زمينه نيز به اعتقاد من جنبه تكرار دارد چه به لحاظ تأكيد، به چنان حدي رسيده كه مي‌توان آنرا از نظر مردم، ضروري تلقي كرد.

ولي آنچه را در پي آنم، چرايي توجه اين اندازه به ميانه‌گرايي است؟

به نظر من در اين ميان مي‌توان به دو عامل اشاره كرد كه يكي سياسي و ديگري جنبه تكاملي دارد و مربوط به پيشرفت‌هاي علمي جهان است.

در مورد عامل سياسي بايد گفت كه غرب، پس از آنكه از سرزمين اسلام بيرون رانده شد، كوشيد به گونه فريبكارانه و جنايت‌آميزي به صورت استعمار اشغالگر اسراييلي در سرزمين فلسطين و بازداشتن امت از حل بسياري از مشكلات خود و ايجاد تفرقه و پراكندگي در سرزمين‌هاي اشغالي و غصب شده، بدان بازگردد. در اين ميان مقاومت‌هاي متعددي شكل گرفت و در برابر، استعمار غربي و اسراييلي با توصيف مدافعان سرزمين‌هاي اشغالي در سرزمين فلسطين يا خارج از آن به تروريست، با اين مقاومت از در مبارزه درآمدند؛ اين تجاوز به سرزمين اسلام تنها به محدوده فلسطين منحصر نماند و دست‌هاي جنايت‌كار به

عراق و افغانستان نيز دراز شد و لشكريان استعمار هنوز هم اين دو كشور را پايمال چكمه‌هاي خود ساخته‌اند و همواره هركس در برابر اين غصب و اشغالگري مقاومت كند به عنوان تروريست مسلمان توصيف مي‌شود. و حتي هرگاه يكي از سربازان صهيونيست به درك واصل شود، اتهام تروريست مسلمان پيش از هر تحقيقي، بر عامل اينكار وارد مي‌شود. در اين ميان در برخي كشورهاي اسلامي، سازمانهايي شكل گرفته‌اند كه در ايراد ضربه و خيانت به اسلام، دست كمي از آن دشمنان ندارند و هر حركت مقاومتي در اين عرصه را تروريسم مي‌خوانند؛ برخي خيرخواهان نيز كوشيده‌اند از اسلام حمايت كنند و اعلام كرده‌اند كه اسلام دين ميانه‌گرايي است و اين توصيف از اسلام بهانه‌اي براي درهم شكستن اراده مقاومت كنندگان شده است، دليل اين توصيف نيز بهره‌گيري از آيه شريفه : «و كذلك جعلناكم امة وسطا» است كه به نظر من اين آيه نمي‌تواند دليلي بر آنچه گفته شده باشد زيرا اين آيه مقرر مي‌دارد كه اين ويژگي الهي از امت داراي فرجام معين و قيد شده‌اي است كه همانا گواه بودن بر مردم است و مسلمانان هنگامي به اين مرتبه والا (گواه بودن) ارتقا مي‌يابند كه با گواهي پيامبراكرم(صلي‌ا‌ عليه و آله وسلم) نسبت به پايداري و استقامتشان در اين راه، همراه باشد. اين آيه از جمله در پي ابطال ادّعاي يهوديان در قوم برگزيده بودن ايشان براي مردم است. قرآن ثابت مي‌كند كه بهترين و برگزيده‌ترين امت، امت محمد(صلي‌ا‌ عليه و آله وسلم) ـ از طريق پاي‌بندي به ارزش‌هاي عقيدتي ـ رفتاري و تحقق مرتبه والاي اين امت با پاي‌بندي به تعهدات خود ـ است.

لذا بر آن شدم كه "ميانه‌گرايي" نمي‌تواند به تنهايي معيار و ملاك باشد و حتما بايد با دو عنصر ديگر يعني : نيكي و استقامت همراه گردد و باصطلاح : «تعادل، نيكي و نيكويي» تحقق يابد.

در اينجا نيكي (خير) به همان معناي "برّ" است كه قرآن در آيه زير از آن ياد كرده است : «لَّيْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَالْمَلآئِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّآئِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُواْ وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاء والضَّرَّاء وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (سوره بقره ـ177) (نيكوكاری آن نيست كه روی خود را به سوی مشرق و [يا] مغرب بگردانيد بلكه نيكی آن است كه كسی به خدا و روز بازپسين و فرشتگان و كتاب [آسمانی] و پيامبران ايمان آورد و مال [خود] را با وجود دوست داشتنش به خويشاوندان و يتيمان و بينوايان و در راه‌ماندگان و گدايان و در [راه آزاد كردن] بندگان بدهد و نماز را برپای دارد و زكات را بدهد و آنان كه چون عهد بندند به عهد خود وفادارانند و در سختی و زيان و به هنگام جنگ شكيبايانند آنانند كسانی كه راست گفته‌اند و آنان همان پرهيزگارانند) در بحث اصلي به تفصيل در مورد "البرّ" و هدف از آن در قرآن به عنوان معيار صحبت شد.

عنصر سوم در اين ميان استقامت و پايداري است كه بهترين و محكمترين دليل معيار بودنش، اين آموزه الهي به امت است كه در هر ركعت از ركعت‌هاي نمازهاي خود آنرا از خداوند درخواست كنند؛ در مورد جزييات پيوند اين عنصر با روح اسلام در آيات فراواني كه بدان اشاره شد نيز در جاي خود مطالب لازم بيان گرديد.

و در خصوص عامل تكاملي بايد گفت كه فقه اسلام متناسب با پيشرفت و تكامل بشري بويژه پس از پيدايش ماشين و انرژي‌هايي كه به توليدات و ثروتهاي جهاني افزوده شد، پيشرفت نكرد و اين تنها ابزارهايي بود كه با اين قدرت بزرگ اقتصادي، همراهي و همگامي نشان داد. انرژي‌هاي ياد شده از جمله از اين خاستگاهها نشأت گرفته بودند :

1ـ آزادي انسان به مثابه مالك مال و ثروت : بايد عرصه اقتصاد به روي او باز باشد و جز در محدوده بسيار تنگي، ساماندهي قبلي نشود در غير اينصورت حركت او را مختل و محدود مي‌سازد؛ اين اصل با اصل اسلامي كه مي‌گويد : ثروت از آن خداست و انسان در صورتي كه طبق رضاي الهي در آن دخل و تصرّف كند، جانشين خدا بر روي زمين بشمار مي‌آيد، در تناقض است.

2ـ پيوند ثروت و زمان، بدين معنا كه زمان نيزسهمي در رشد ثروت يعني همان رباي دارد كه در قرآن كريم قاطعانه تحريم شده است.

فقهاي زمانه با همكاري علماي اقتصاد، كوشش‌هاي سترگي براي ابداع ابزارهايي بكار برده‌اند تا اقتصاد بتواند با تحولات و پيشرفت‌هايي كه از آن سخن گفتيم همراهي داشته باشد. راه حلهاي ارايه شده‌اي كه اقتصاد را از جمود و ايستايي رهايي بخشيد با رعايت اصول مسلم و بنيادهايي بود كه وجه مشخصه ديدگاه اسلام يعني عطف توجه به سه‌گانه : "تعادل، نيكي و نيكويي" بشمار مي‌رفت.

ولي در اين ميان تفسير "ميانه‌گرايي" به عنوان ترفندي براي دور زدن شريعت و ارايه صورت حسابهايي كه براي معافيت صاحب بنگاه از ماليات با بازرسان مالي ارايه مي‌شود، مطرح گرديد حال آنكه اين حساب‌سازي‌ها با روح اسلام در تعارض بود؛ آنها هر آنچه را كه به مراقبت و كنترل الهي مربوط مي‌شد و پاي‌بندي به اصول تلقي مي‌گرديد، به عنوان اينكه دست وپاگير است با اين توجيه كه اسلام دين آسان و ميانه‌گرايي است، به يك سو نهادند. و كاغذبازي‌هاي حسابشده را مباح دانستند؛ كاري كه تنها يك تفاوت با معامله رباي دارد و آن اينكه كارمندي در يك دفتر مي‌نويسد كه او كالايي را با بهاي مدت‌دار فروخته و كارمند ديگري از همان مؤسسه ولي در جاي ديگر مي‌نويسد كه او همان كالا را به بهاي روز خريداري كرده است؛ فاصله زماني اين دو عمليات تنها چند ثانيه است و خريدار در دفتر نخست قرارداد خريد مدت‌دار كالايي را امضا مي‌كند كه بهاي آن را مدت‌دار مي‌پردازد و در دفتر ديگر فروش همان كالا با بهاي روزي كه مستقيما دريافت مي‌كند، صورت مي‌گيرد. تفاوت بهاي معامله نخست با معامله دوم برابر با نرخ بهره بانكي در لندن و حتي كمي بيشتر است و اينرا خريد و فروش مبارك نام گذاشته‌اند!

در مورد فروش مرابحه‌اي نيز چنين درنظر گرفته‌اند كه در خريدي كه به نام وكيل صورت مي‌گيرد، بانك نقشي ندارد و در نتيجه هيچ ضماني را پذيرا نمي‌گردد؛ كافي است در پرونده مدرك بي‌خاصيّتي باشد كه بگويد: اين بانك است كه خريداري كرده و سپس به وكيل فروخته است. بدين ترتيب ميانه‌گرايي، تكيه‌گاه همان شكلي است كه در جوهر معامله كمترين تفاوتي با معامله رباي ندارد.

آنچه بر آن تأكيد مي‌كنم و سخنم را بدان پايان مي‌بخشم آنستكه ميانه‌گرايي نمي‌تواند به تنهايي معيار و ملاكي براي استناد باشد و حتما بايد "برّ" (نيكي) و استقامت (پايداري) نيز بدان افزوده شود.

وا اعلم واحكم وهو حسبي ونعم الوكيل، نعم المولى ونعم النصير ولا حول ولا قوة إلا با العلي العظيم. اللهم صل على محمد وعلى آل محمد وبارك على محمد وعلى آل محمد كما صليت ورحمت وباركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم في العالمين انك حميد مجيد.